

حق پذیران در قرآن و یاسین

محمود فی‌اللهی

چکیده

در نظام تربیتی انسان، حق‌پذیری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. قداست حق از هر مقام و منزلتی فراتر است. انسان قبل از هر رهیافت و گرایشی باید حق‌پذیر باشد و گرنه در سر‌اشیب ضلالت قرار خواهد گرفت. خدای سبحان عشق به حقیقت را در نهاد هر انسانی قرار داده است، ولی این گنج پنهان به تمرین و تربیت، مهارت و مراقبت شدید نیاز دارد. گرچه فرشتگان پروبال گشوده تا بر سر حق‌پذیران سایه افکنند، ولی شیطان نیز در مجاورت آدمی کمین کرده تا با عناد و لجاج، او را در دام خویش گرفتار سازد. نگارنده در این نوشتار با محور قرار دادن آیه ۱۱ از سوره یس، حق‌پذیری را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. آیه مزبور نیز با رویکرد به نکاتی همچون «ذکر»، «خشیت» و «غیب»، مورد تبیین و تفسیر قرار گرفته است. کلید واژه‌ها: حق‌پذیری، تواضع، عقل سلیم، تعصب، جهالت، قساوت.

مقدمه

خدای سبحان انسان را با هدف حق‌آفریده است^۱. حق‌پذیری نقش بارزی در شکل‌گیری اخلاق و کرامت انسان دارد. انسان حق‌پذیر از ذلت به عزت، از پستی به بلندی، از

شقاوت به سعادت، از جهل به علم، از ظلمت به نور، از کبر به تواضع و از بخل به جود، منتقل خواهد شد.

یکی از مشکلاتی که بشر در طول تاریخ با انبیای الهی داشته، برخورد لجوجانه و توأم با عناد سه گروه طاغوت، ملأ و مترف بوده است. اینان نه تنها سخن حق انبیاء را نپذیرفتند، که در برابر آنان به ستیز و مبارزه برخاسته و سدّ راه انبیاء گشتند. راستی اگر این سنگ اندازی‌ها و موانع بر سر راه انبیاء نبود، هم اکنون بشر چه سرنوشتی می‌داشت؟ آیا باز هم آن همه حق‌کشی و بی‌عدالتی، فقر، فساد، جهالت و عقب‌ماندگی وجود می‌داشت؟! اصولاً برای تربیت و تعالی نسل انسان، در گام‌های نخستین باید بعد حق‌پذیری را در آنان شکوفا ساخت. نبی اکرم (ص) می‌فرماید: «اقبل الحقّ ممن اتاک به من صغیر أو کبیر و ان کان بغیضاً بعیداً، و اردد الباطل علی من جاءک به من صغیر أو کبیر و إن کان حبیباً قریباً؛ حق را باید پذیرفت از صغیر باشد یا از کبیر، از بلند مرتبه باشد یا از افراد عادی و حتی از دشمن و بیگانه. و باطل را از هر کس که باشد از صغیر یا کبیر و حتی اگر از ناحیه دوستان نزدیک باشد، باید رد کرد».^۲

بعد از حق، چیزی جز ضلالت و گمراهی نخواهد بود. یا تابع خدا خواهی شد، یا شیطان، یا تابع انبیا خواهی بود یا طواغیت، سرای دل خالی نمی‌ماند؛ دیو چو بیرون رود، فرشته درآید، فرشته نیز چو بیرون رود، دیو درآید.

وقتی انسان حق‌پذیر نشد و به سوی غیر خدا رفت، در آن صورت است که هم‌تتش صرف مواد بی‌جان و تجملات دنیوی می‌شود و نسبت به سرنوشت خود و سایر انسان‌ها و ملت و مملکت و حوادثی که بر آن می‌گذرد و به خیانت خائنین و یورش‌های ظالمانه ستمگران به دین و فرهنگ و حقوق انسان‌ها بی‌تفاوت می‌ماند. چه زشت و قبیح است که انسان به جز بلوغ جنسی به بلوغ دیگری، نرسیده باشد؛ یعنی: بلوغ انسانی، بلوغ اخلاقی و رفتاری، و در سن هفتاد یا هشتاد سالگی، همان طفل چند ساله‌ای باشد که سرگرمی او جز تعدادی اسباب بازی چیز دیگری نیست و به قول نظامی گنجوی:

نگشت از خود اندازه احوال من	به شصت آمد اندازه سال من
همان دیو با من به دلالگی	همانم که بودم به ده سالگی
فرو مانده‌ام زودخواهم گذشت ^۳	گذشته چنان شد که بادی به دشت

بشارت و نوید سعادت از آن کسانی است که در صدد پذیرش حق باشند و از بین نظریه‌های گوناگون آن چه حق و زیباترین است، پذیرا باشند^۴. و خسارت و نگون‌بختی از آن کسانی است که حق را زیر پاگذارده و به استقبال باطل بشتابند. «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس، ۳۲/۱۰)؛ «آیا بعد از حق، جز ضلالت و گمراهی باید انتظار داشت؟».

به فرموده علی (ع): «الَا وَاِنَّ مِنْ لَایْنِفَعِہِ الْحَقِّ یَضْرِبُہُ الْبَاطِلُ وَ مِنْ لَایَسْتَقِیْمُ بِہِ الْهَدٰی یَجْرِبُہِ الضَّلَالُ الِی الرِّدٰی؛ اگر کسی از حق بهره‌مند نشد، دچار خسران باطل خواهد گشت، و کسی که هدایت به حق او را به سعادت رهنمون نگردد، ضلالت و گمراهی او را به پستی و انحطاط خواهد کشانید».^۵

از جهان دوبانگ می‌آید به ضدّ
تا کدامین را تو باشی مستعدّ
آن یکی بانگش نشور اتقیا
وان یکی بانگش فریب اشقیاء

اصولاً انسان حق مدار هم‌پذیرای حق است و هم‌حق می‌گوید، همچنان که هم‌اعتقاد قلبی به حق دارد و هم رفتارش بر اساس حق خواهد بود. با این مقدمه، به سراغ آیه ۱۱ از سوره یس رفته و به تحلیل و بررسی پیرامون آن خواهیم پرداخت.

نکات تفسیری

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِيرَةٌ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٌ كَرِيمٍ» (یس، ۱۱/۳۶)؛ «پیامبر! - همانا تو انداز می‌کنی کسی را که از ذکر پیروی نموده و در خلوت از خدای رحمن بترسد پس چنین کسانی را به مغفرت الهی و رزق کریم بشارت ده».

خدای متعال در آیه قبل فرمود: «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بنابراین، آیه مورد بحث در صدد دل‌داری به نبی اکرم (ص) بوده که ناامید مباش، کسانی از شما پیامبران پیروی می‌کنند که قلب پذیرا داشته، و در خلوت، خشیت خدا را در دل داشته باشند.

در باره مفهوم ذکر در این آیه، چند دیدگاه مطرح است:

۱. منظور قرآن است، به شهادت آیه «إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا الذِّكْرَ» (الحجر، ۹/۱۵)؛ و از آفریدگان ما کسانی هستند که به حق هدایت نموده و به اجرای عدالت خواهند پرداخت.
۲. منظور عقل و فطرت انسان است. بدین وصف، که مراد از ذکر ارشادات حکیمانه و راه

گشای سعادت باشد، که در آن صورت ذکر عبارت است از: عقل سلیم و فطرت پاک انسانیت. ۳. منظور از ذکر هر نوع ارشاد و هدایت در راستای کمال و سعادت انسان است؛ اعم از وحی و کتب آسمانی، عقل و فطرت و تجارب روشنگر و هر گونه رهیافتی خواهد بود. خشیت چیست؟: «خوف و خشیت» به طور معمول با هم کاربرد دارند ولی با این تفاوت که «خوف» به معنای نگرانی و ترس از آینده است و «خشیت» به معنای ترس از هیبت و عظمت خدای سبحان در زمان حال است. ۷

«خَشِي الرَّحْمَنُ»: چرا در این جا از واژه «رحمن» استفاده شده است؟ لطافت این بیان در این است که «اللّه» نشانگر آن ذات اقدس توأم با هیبت است ولی «رحمن» نشانگر عواطف و رحمت الاهی است، آنگاه در یک جا می فرماید: «يَرْجُو اللّهُ» و در این جا می فرماید: «خَشِي الرَّحْمَنُ» یعنی با وصف هیبت، نا امید نباشید و با وصف رحمت، ایمن نباشید. ۸

«بالغیب»: درباره «غیب» چهار دیدگاه مطرح است:

۱. «غیب»: صفت رحمن گرفته شده است، یعنی: از رحمن و خدائی می ترسد که از حواس پنهان و غائب است و فقط با استدلال می توان به وجود اقدسش پی برد. ۹
 ۲. نه تنها در جلوت و انظار دیگران که در خلوت و پنهانی، خشیت خدا را به دل دارد.
 ۳. در سویدای قلب و سرّ و پنهان خویش از خدا بترسد و خشیت داشته باشد.
 ۴. از عذاب خدا و قیامت که هم اکنون از دید ما غائب است، هراسناک باشد.
- البته آنچه بیشتر مورد ترجیح نگارنده است، همان دیدگاه دوم است.

«قَبَشْرُهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ»: این گونه افراد را که قلب پذیرای توأم با خشیت دارند، به مغفرت و اغماض از خطاهای گذشته و پاداش با کرامت پروردگار، بشارت بده. و در آیه ۸ از سوره فتح رسالت با بشارت و انذار هر دو به کار گرفته شده است. «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا؛ ما تو را فرستادیم تا شاهد و گواه بر این امت باشی و آنان را بشارت داده و انذار نمائی» (الفتح، ۴۸/۸). نظیر این تعبیر، در جای دیگر نیز آمده است که: «أَوْلَيْكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (سبأ، ۴/۳۴).

«کریم» در این جا به معنای پاداش و رزقی است، که به دور از منت بوده و دائم و همراه با احترام و تعظیم باشد. و در سوره اسراء نیز می فرماید: «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ... أَنْ لَهُمْ

أَجْرًا كَبِيرًا» (الإسراء، ۹/۱۷)؛ «پاداشی بزرگ که میزان کیفیت و عظمت آن قابل تصور نیست». «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (السجدة، ۱۷/۳۲)؛ «صلحا و شایستگان، نمی دانند که چه روشنایی چشمی برای آنان فراهم نموده ایم؛ این پاداش رفتاری است که داشته اند!».

پیام های دیگر آیه

آیه مزبور پیام های دیگری نیز دارد که مختصراً به برخی از آن ها اشاره خواهد شد.

الف: افراد حق پذیر پیوسته در اجتماع وجود خواهند داشت. همچنان که در آیه ۱۸۱ از سوره اعراف نیز چنین آمده است: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ؛ و از آفریدگان ما کسانی هستند که به حق هدایت نموده و به اجرای عدالت خواهند پرداخت».^{۱۰}

ب: پذیرش حق، باعث غفران خطاهای گذشته انسان خواهد بود.

ج: به کارگیری تعبیر «ذکر» برای قرآن شاید بدین منظور باشد که قرآن یادآور مسائل فطری و وجدانی انسان است و برای حیات و بیداری وجدان پیوسته ذکر و یادآوری لازم است.

د: ترس از خدا در دو بعد هیبت و رهبت مطرح است. از سویی باید از جلال و عظمت الهی در هراس و مراقبت^{۱۱} بود. و از سوی دیگر باید از عذاب الهی بیم داشت.

حق چیست و حق پذیر کیست؟

«حق» در برابر «باطل» و «ضلال» استعمال می شود. «باطل» به معنای غیر ثابت است و «ضلال» یعنی: انحراف از آن چه که باید باشد. بنا براین، حق به معنای امر ثابت و مطابق با واقع را گویند.^{۱۲}

و با در نظر گرفتن متون اسلامی، به این نتیجه می رسیم که: «حق» به معنای راه رفتن در میان طریق است و راستی و درستی را دنبال نمودن و از روی حکمت چیزی را در جای خود قرار دادن است. به فرموده امام علی (ع): «رَأْسُ الْحِكْمَةِ لِرُؤْمِ الْحَقِّ؛ سرلوحه حکمت، عمل کردن بر اساس حق است».^{۱۳}

بنابر این، اقتضای حق پذیری در بعد «نظری» مجهز گشتن به سلاح منطق و مزین شدن به جامه یقین و دوری از مغالطه و خیال بافی و پرهیز از تبعیت اشخاص به جای

تبعیت از قول حق و درست است .

در بعد «عملی» بندگی خدا و هراس از حضرت احدیت و یاد برزخ و قیامت ، و سلوک در طریق حق می باشد .

با این وصف ، «حق پذیر» به کسی گفته می شود که در برابر حق ، به دور از هوی و هوس ، عقل زلال خویش را داور قرار داده و با اجتناب از هر گونه تعصب و لجاجی ، منصفانه به حق اعتراف نماید و آن را بپذیرد .

این نکته نیز در این جا شایان توجه است که پیوسته «حق و حقیقت» ارزش خود را حفظ خواهد کرد ؛ چه مردم آن را بشناسند یا منکر آن باشند . بدین ترتیب ، اجازه ندهیم کثرت پیروان باطل ، باعث تردید ما گردد و نه قلت پیروان حق ، باعث شود که یقین خود را از دست داده و در عزم راسخ ما خللی پیش آید .

چه زیبا و لطیف است بیان امام کاظم (ع) در این راستا که فرمود : «یاهشام : لو کان فی یدک جوزه و قال الناس : فی یدک لؤلؤة ما کان ینفعک و انت تعلم أنّها جوزه و لو کان فی یدک لؤلؤة و قال الناس : أنّها جوزه ما ضرک و انت تعلم أنّها لؤلؤة ؛ ای هشام ! اگر در دست تو گردویی باشد ولی مردم گمان برند که آن در گران بهایی است ، هرگز تو را سود و فایده ای نخواهد بخشید ، چون تو خود می دانی آنچه در دست تو است گردویی بیش نیست . و نیز اگر در دست تو مروارید گران قدری باشد ، اما مردم بگویند که آن ، گردو و چیز کم ارزشی است ، به تو زیان و ضرری نخواهد رسید ؛ زیرا تو یقین داری که آن گوهر ارزنده ای می باشد» . ۱۴

انواع «حق پذیری»

در راستای «حق پذیری» به چهار قسمت اشاره می شود : ۱ . حق پرستی ۲ . حق پذیری ۳ . حق گریزی ۴ . حق ستیزی .

۱ . حق پرستی : برخی حق پرستند ، به حقیقت عشق می ورزند ، و پروانه وار گرد شمع حقیقت می چرخند . و نماد بارز آن پرستش حق مطلق و حضرت احدیت است . حق پرستان خود بر موج سوارند و همیشه در جستجوی حقیقت در پروازند . هر کجا بوئی از حقیقت استشمام کنند ، به سوی آن پر می کشند . نیاز نیست آنان را به سوی حقیقت دعوت کنی که

او خود در اولین فرصت حق را یافته و خود را فدای حق و حقیقت خواهد کرد.

۲. حق پذیری: هیچ ساز و کاری برای تضمین فرهیختگی و سعادت انسان فراتر از حق پذیری و حق گوئی نیست. رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند: «السابقون الی ظلّ العرش طوبی لهم». قیل یا رسول الله من هم؟ فقال: «الذین یقبلون الحقّ اذا سمعوه ویذلونه اذا سألوهم»؛ «زهی سر افرازی سبقت گیرندگان به سوی عرش الهی»، سؤال شد ای رسول خدا آنان کیانند؟ فرمود: «آنان که وقتی حق را شنیدند، به جان نبوشیده و پذیرا گشتند و هنگامی که سخن حقی از آنان خواستند، از بیان آن دریغ نورزند». ۱۵

ارزش حق پذیری تا آن جاست، که حضرت علی (ع) خوارج را مورد ترحّم قرار داده و سفارش می کند که بین خوارج و طیف معاویه فرق بگذارید، با خوارج بعد از من نبرد نکنید، چرا که اینان در صدد حق بوده اند ولی راه را گم نموده و خطا کرده اند، ولی معاویه و پیروانش خطا کار نیستند، آنان از اول پرچم ناحق را به اهتزاز درآورده و شعار باطل سر داده اند. «لا تقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحقّ فاخطاه، کمن طلب الباطل فادرکه». ۱۶

حق پذیران خود اقسامی دارند: یک دسته خوش باوران اند که با یک اشاره اجابت می کنند و همان نفرات حداقلی را تشکیل می دهند. دسته دیگر دیر باوران اند و بعد از پذیرفتن اکثریت، حق را می پذیرند.

همان گونه که حرکت سه نوع داریم: ذاتی، تبعی و عرضی، نظیر حرکت لکوموتیو در قطار، واگن ها، و مسافرین در کوپه ها، در پذیرش نیز افراد متفاوت اند. برخی خودشان بر موج سوارند و دیگران را نیز دعوت می کنند، برخی اگر بر ایشان نامه دعوت بفرستی اجابت می کنند، و برای برخی نامه دعوت و پیام تلفنی هم کارساز نیست، ولی اگر اتوبوس جلوی آنان باشد، اجابت نموده و سوار می شوند.

۳. حق گریزی: گروه دیگر، حق گریزانند و در صورتی که حق را با منافع خود در یک جهت ندیدند نه تنها نمی پذیرند، که به طور کلی صورت مسأله را پاک می کنند. شگفتا که یهود به ظهور نبی اکرم (ص) بشارت داده و در جستجوی پیامبر موعود بودند، ولی هنگامی که رسول الله (ص) مبعوث شد، رسالت آن حضرت را انکار نموده و به تحریف تورات پرداختند.

«وكانوا من قبل يُسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (البقرة، ۸۹/۲)؛ «با آنکه خود آنها پیش از بعثت [پیامبر اسلام] انتظار غلبه بر کافران را

داشتند، آن گاه که آمد و شناختند [که همان پیغمبر موعود است] باز به او کافر شدند؛ پس خشم خدا بر کافران باد.

۴. حق ستیزی: حق ستیزان نه تنها حق را نمی پذیرند بلکه سد راه آن می شوند، استهزا نموده، شایعه پراکنی می کنند و علیه حق و حقیقت توطئه می چینند. آری، اینان حق ستیزند. اجازه نمی دهند ندای حق به گوش دیگران برسد. حق ستیزان ممکن است در برابر حقیقت به هر توطئه ای دست بزنند، غوغا سالاری، شایعه پراکنی، تهمت و ترور شخصیت، به لغو و لهو فربه گشته اند، و سرشت خویش را توأم با حق نساخته اند، چون افشای حقیقت را به ضرر خود می دانند، موجودیت خود را در خطر می بینند، سال ها با تخدیر و تحریف زندگی کرده اند، خود در ضلالت غوطه ورند و مردم را نیز به خرافات سرگرم نموده اند، حال اگر به خاطر حق، شرائط حاکم به هم بخورد، موجودیت آنان در ورطه خطر قرار خواهد گرفت. بیان موجز امیرمؤمنان (ع) در این راستا، شیرین و دلپذیر است: «ساع سریع نجا، و طالب بطیئ رجاء و مقصر فی النار هوی؛ گروهی شتاب نموده و نجات یافتند و دسته ای با کندی حرکت نموده و امید نجات برای آنان نیز هست ولی گروه سوم جز تقصیر، لججاج و عناد از خود نشان نداده و گرفتار عذاب شدند». ۱۷

ویژگی های حق پذیران

هر پیامی از سه بعد پیام دهنده، پیام گیرنده و محتوای پیام برخوردار است. در آیه مزبور، از پیام دهنده «نبی اکرم (ص)» تجلیل به سزا شده است و عدم تأثیرپذیری مخاطب را صرفاً از ناحیه پیام گیرنده دانسته و ساحت پیام دهنده «پیامبر اکرم (ص)» در انجام رسالت و محتوای پیام، از هر نوع نارسائی و نقصی منزّه دانسته شده است.

در این نوشتار هم سوی با تفسیر آیه مورد بحث، به تحلیل و بررسی بُعد سوم یعنی: گیرنده پیام و ویژگی های حق پذیران در پیشگاه انبیای الهی خواهیم پرداخت که در آیه محور بحث فقط به دو ویژگی اشاره شده است.

۱. قلب حق پذیر: برخی بر اثر وجدان فطری و تربیتی^{۱۸} قلب حق پذیری دارند و به محض اطلاع از حقیقت، بلادرنگ آن را می پذیرند: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» (یس، ۱۱/۳۶).
خدای متعال در سوره ق نیز می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى

السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (ق، ۵۰/۳۷) .

ساحران فرعون نمونه بارز حق پذیری انسان هستند . آنان پس از دیدن معجزه شگفت حضرت موسی (ع)، به حَقَّانیت او پی برده و جزو پیروان راستین و دوستداران آن حضرت درآمدند . سپس به سجده افتاده و به یگانگی پروردگار و رسالت موسی (ع) ایمان آوردند و از تهدیدهای فرعون نیز هیچ باکی به دل راه ندادند . به فرموده امین الاسلام طبرسی : کانوا اول النَّهار كَفَّاراً سَحْرَةَ، و آخر النَّهار شهداء برة؛ صبحگاهان ساحرانی کافر بودند و شامگاهان شهیدان نیکوکار در راه خدا! . ۱۹

۲ . خشیت الهی : «وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ» (یس، ۳۶/۱۱) ؛ ویژگی دومی که در آیه بدان اشاره شده ، خشیت الهی است . کسی که خشیت الهی را به دل داشته باشد و نه تنها در جلوت و انظار ، که در خلوت از خدای بهراسد . و در آیات دیگری نیز به این حقیقت اشاره شده است . مانند آیات : «إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» (فاطر، ۳۵/۱۸) ، یا «إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (الملك، ۶۷/۱۲) .

۳ . تواضع و فروتنی : چنان که کبر و غرور مانع پذیرش حق می گردد ، تواضع سبب می شود که انسان از حقیقت استقبال نموده و تسلیم آن شود . «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (السجدة، ۳۲/۱۵) ؛ «همانا کسانی به آیات ما ایمان خواهند آورد که وقتی آیات ما بر ایشان خوانده شود ، با اشک شوق در برابر آن سجده کنند و پروردگارشان را تسبیح نموده و ستایش نمایند و کبر و غرور نورزند» . آیه مزبور بیانگر چند نکته است :

الف : انسان شایسته و لایق ، از ارشاد و شنیدن آیات الهی باجان و دل استقبال می کند .
ب : او نه تنها گوش ، چشم و دل خود را به آیات وحی می سپارد ، که با اشک شوق استقبال نموده و خاضعانه در برابر این آیات به سجده می رود .

ج : در ازای مَنّت ارشاد ، سپاس و تشکر از خدای را به جا می آورد .
د : در برابر ارشاد و بیان آیات ، هرگز به خود اجازه دهن کجی ، استهزاء و غرور نمی دهد .
امام سجاد (ع) نیز در «رسالة الحقوق» خویش شرط پذیرش حق را تواضع در برابر گوینده حق و ناصح امین می داند : «و حق الناصح ان تلین له جناحک ، و تصغی الیه بسمعک» ؛ حقی که ناصح خیرخواه به گردن انسان دارد آن است که در برابر او تواضع کنی و گوش

جانت را به اوبسپاری» ۲۰.

۴. باورمندی به قیامت: ویژگی دیگر حق پذیران، گرایش و اعتقاد به قیامت است. «فَدَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» (ق، ۴۵/۵۰)؛ «پس با قرآن پند و اندرز ده آنان را که از عذاب من بیمناکند».

گرایش و باور به معاد باعث تشویق انسان در پذیرش حق و جریان آن بر زبان آدمی خواهد شد.

همان گونه که امیر بیان علی (ع) می فرماید: «انّی لیمنعنی من اللّعب ذکر الموت و انّه - معاویه - لیمنعہ من قول الحقّ نسیان الآخره؛ تفاوت من و معاویه در این است که: هر آینه مرا یاد مرگ، برزخ و قیامت - از بازیچه قرار دادن زندگی باز می دارد، ولی معاویه، بر اثر فراموشی آخرت و قیامت، در برابر حق، عناد و لجاج ورزیده و از پذیرش آن سرباز می زند. ۲۱

۵. عقل سلیم: ویژگی دیگر حق پذیران، برخورداری از عقل سلیم است. عقل زلال انسان را به رهیافت حق و پذیرش آن رهنمون می شود. «وَمَا يَدْكُرْ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷/۳)؛ «پند و اندرز نمی پذیرند مگر عاقلان و خرد ورزان». عقل آینده نگری که در پی سعادت انسان است، اجازه نخواهد داد که انسان در برابر حق، لجاج و عناد بورزد.

۶. شرح صدر: از شرح صدر نیز به عنوان ویژگی دیگری از حق پذیران یاد شده است. «أَقْمَنَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (الزمر، ۲۲/۳۹)؛ «آیا کسی که خدا سینه او را برای اسلام بسط داده و برفراز مرکبی از نور قرار گرفته، همچون کوردلان گمراه است؟! پس وای بر کسانی که در برابر ذکر خدا قلبشان را قساوت گرفته است. شرح صدر در این آیه، به معنای رقت دل و پذیرا بودن حق است». ۲۲

موانع حق پذیری

گرچه با توجه به ویژگی های حق پذیران، آسیب ها و موانع آن نیز به طور اجمال استنباط می شود، ولی توجه مستقل به آیاتی که در این راستا در قرآن آمده نیز شایان دقت است.

۱. کبر و غرور: یکی از بزرگ ترین موانعی که بر سر راه پذیرش حق قرار دارد کبر و غرور انسان است. کبر و غرور اجازه نمی دهد انسان لحظه ای به خود مراجعه کند و عقل سلیم خویش را داور قرار دهد تا به دریافت حقیقت نائل آید. در قرآن آیات متعددی این

حقیقت را گوشزد فرموده است :

۱. «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (السجدة، ۱۵/۳۲). ۲. «اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ» (فاطر، ۴۳/۳۵). ۳. «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (النمل، ۱۴/۲۷).

امیرمؤمنان(ع) در بیان زیبایی هلاکت انسان را مرهون گناهان و انحرافات برشمرده و آبشخور این کشت و حصاد را غرور و منیت انسان دانسته و می فرماید: «زرعوا الفجور و سقوه الغرور وحصدوا الثبور؛ بذر فجور و گناهان کاشتند و با غرور آبیاریش نمودند و سقوط و هلاکت درو نمودند!»^{۲۳}. و نیز می فرماید: «سکر الغفلة الغرور أبعد إفاقة من سکر الخمر؛ انسان از مستی غفلت و غرور به مراتب دیرتر از مستی شراب به هوش می آید»^{۲۴}.

۲. قساوت: قرآن مجید قساوت دل را علت بارز زیر بار حق نرفتن و عدم پذیرش حق معرفی می فرماید: «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (البقرة، ۷۴/۲)؛ «قلب های این افراد معاند و لجوج از شدت قسوت همچون سنگ و یا سخت تر از آن است».
و گاهی با تعبیر شدید اللحنی می فرماید: «قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ فُلُوْبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (الزمر، ۲۲/۳۹)؛ «پس وای بر آنان که قلبشان در برابر ذکر حق دچار قساوت گشته و سخن حق را نمی پذیرند!».

۳. جهالت: همان گونه که معرفت و شناخت زمینه ساز حق پذیری افراد است، جهالت نیز سدّ مرتفعی در برابر پذیرش انسان ایجاد می کند. حضرت هود(ع) خاستگاه لجاج و عناد قوم خود را جهالت و نابخردی آنان می داند: «وَابْلَغَكُمْ مَا أَرْسَلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (الاحقاف، ۲۳/۴۶).

قرآن حکیم در جای دیگر به بیان اعتراف دوزخیان پرداخته، که یکی از علل گرفتاری خود را عدم تعقل و جهالت خویش معرفی می کنند: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملك، ۱۰/۶۷).

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان	پهلوی تو پیش تو هست این زمان
یار با او غار با او در سرود	مهر بر چشم است و برگوشت چه سود ^{۲۵}
۴. تعصب: تعصب و لجاج از مفاسد اخلاق و باعث نگون بختی انسان است.	

لجاج و تعصب بر چشم و گوش انسان پرده می افکند؛ تا آن جا که آدمی بر عقیده ناروای خویش یا فشاری نموده و هیچ سخن حقی برای او ارزش نخواهد داشت؛ حتی اگر این سخن از جانب احدیت بوده و بر زبان انبیا جاری شده باشد. «يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» (النحل، ۸۳/۱۶)؛ «با وصف این که نعمت الهی را دانسته و شناختند، ولی انکار نمودند». یعنی: مشکل آنان جهالت نیست، بلکه تعصب کور و لجاجت است.

سردمدار و پیشوایی لجوجان و عصیّت و رزان شیطان بود؛ همو که برتری نژادی را ملاک تعصب خویش قرار داد و در برابر حق عناد ورزیده و «رجیم» در گاه حق گشت. حضرت علی (ع) در این باره می فرماید: «فَتَعْصَبَ عَلِيٌّ أَدَمَ لَخَلْقِهِ وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ؛ پس بر آدم به خاطر خلقتش تعصب ورزید و آفرینش او را مورد سرزنش قرار داد، که من از جنس آتش و تو از خاک هستی». ۲۶.

تقلیدهای کورکورانه اقوام پیشین از پدرانشان مایه تعصب، دوری از حق، و محرومیت آنان از سعادت گشت. «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» (المائدة، ۱۰۴/۵)؛ «گفتند: آن دینی که از پدران و نیاکانمان به جای مانده، ما را کفایت خواهد کرد». بنابراین ما دعوت شما را نمی پذیریم.

یکی از مشکلاتی که سفیران و پیامبران الهی داشتند، این بود که در صدد شکستن سنت هایی بودند که ملت ها و اقوام، سالیان متمادی با آن انس گرفته بودند؛ از این رو با شگفتی از انبیاء سؤال می کردند که: شما آمده اید مرام و دینی که اجداد و نیاکان ما در طول قرن ها بدان پایبند بودند را از ما بگیرید؟! نه تنها زیر بار سفارش و تعالیم پیامبران نمی رفتند که آنها را تهدید نیز می کردند. مولوی نیز در اشعار زیبای خود خاستگاه این تعصب را، خامی و ناپختگی انسان دانسته که بازتابش آوارگی او از کاخ سعادت خواهد بود.

سخت گیرد خام ها مر شاخ را زان که در خامی نشاید کاخ را
سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی است ۲۷

بنابر این، تعصب که برخاسته از جهالت، تقلید کورکورانه، برتری نژادی، حزب گرایی و شخصیت زدگی است، بازتابش سرپیچی از حق و درماندگی از کمال و سعادت خواهد بود.

۵. رفاه و خوش گذرانی: افراد مرفه و خوش گذران اجازه نمی دهند که هیچ چیزی حتی فرامین خدا و رسالت پیامبران جلو خوشی و لذت آنان را بگیرد؛ از این رو، در برابر حق و هر امری که بخواهد به گونه ای آنان را مقید و محدود سازد، جبهه گیری نموده و به سختی

مقاومت خواهند کرد «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (القيامة، ۵/۷۵)؛ «انسان در معاد شک ندارد، بلکه در صدد آن است که خود را آزاد ببیند تا هر فسق و فجوری از دستش ساخته بود، به انجام رساند».

نمونه بارز آن، جبهه گیری سرسختانه مترفین و مرفهین در طول تاریخ در برابر پیامبران الهی است. عیش و رفاه اجازه نمی دهد که افراد مرفه تسلیم حق شوند و خود را به وظائف و تکالیف الهی مقید سازند. مرفهین لذت گرا همه ارزش ها را در قدرت، ثروت و لذت خلاصه می کنند. همین نگرش، باعث غرور آنان گشته و به بیان امیر مؤمنان (ع) بین آنان و حق حجاب می شود: «بینکم و بین الموعظة حجاب من الغرة؛ میان شما و اندرز و ارشاد، حجابی از غرور حائل گشته است»^{۲۸}. شگفتا! که کار مرفهین به جایی رسیده که می گویند: حتی اگر قیامتی بر پا شود، سرافرازی و برتری از آن ما خواهد بود! «وَلَكِنَّ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لِأَجْدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» (الکف، ۳۶/۱۸)؛ «اصولاً قیامتی در کار نیست، و اگر به فرض رستاخیزی بر پا شود، به طور مسلم در آن سرا بهتر از این جایگاه خواهم داشت!»^{۲۹}.

راستی چرا برخی از پذیرش حق سر باز زده و از جهالت و فقدان کمال رنج نمی برند؟! شیخ الرئیس در «اشارات و تنبیهات» به این موضوع پرداخته و سر بسته جواب می دهد که هر چه هست به خود انسان بر می گردد^{۳۰}. خواجه نصیر طوسی نیز در شرح این عبارت شیخ می فرماید: «إن اشتغال النفس بالمحسوسات يمنعها عن الالتفات الى المعقولات؛ یعنی: جاذبه محسوسات و مادیات چنان او را مشغول ساخته که از رویکرد به ارزش ها و معنویت، بکلی سر باز زده، و چون لذت معنویت را نچشیده، اشتیاقی هم نخواهد داشت.

مرغ کوناخورده است آب زلال اندر آب شور دارد پر و بال

هر که را نور حقیقی رو نمود کی شود قانع به تاریکی و دود^{۳۱}

۶. حسادت - افراد باکرامت در برابر سخن حق خضوع نموده و تسلیم آن می شوند؛ ولی اگر حسادت بروز کرد، با گردن فرازی و غرور سخن حق را رد می کنند. حسادت سرلوحه رذائل اخلاقی به شمار می رود^{۳۲} که برخاسته از عقده خود برترینی انسان است. به قدری این شاکله قدرتمند است که می تواند برادران یوسف را وادار کند که از هر حقیقتی عبور کرده و بی رحمانه پاره تن خود را، برادرزیا و با ارزش خود را در چاه بیندازند!

در عصر پیامبر اسلام نیز حسادت بر موج های بلند جاهلیت سوار بود. با این که

أبوجهل اعتراف می کند که نبی اکرم (ص) فرستاده خداست، ولی باز می گوید: ما زیربار سخنان فرزندان عبد مناف نمی رویم! و نیز می گوید: ما در همه چیز با بنی عبد مناف در رقابت وهم شأن بوده ایم، با این وصف ما به محمد (ص) ایمان نمی آوریم تا بر ما نیز کتاب آسمانی نازل شود! ^{۳۳} «وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ» (الانعام، ۱۲۴/۶)؛ «وقتی آیه ای بر آنان تلاوت می شد، می گفتند: غیرممکن است که ما ایمان بیاوریم، مگر آن که بر ما نیز همچون پیامبران کتابی نازل شود».

بنابراین، همان گونه که شواهد تاریخی نشان می دهد، حسادت مانع حق پذیری انسان گشته و اجازه نمی دهد که سخن حق را و لو این که از مبدأ وحی و پیامبران الهی باشد، بپذیرد و این گونه است که شقاوت و نگون بختی خود را رقم می زند.

وز نصیحت خویش رانسرشته ایم	ما به لغو و لهو فربه گشته ایم
جز بدین بوی بدش بهبود نیست ^{۳۴}	هرکه رامشگ نصیحت سود نیست

نتیجه

۱. پیوسته و در طول تاریخ در نوع انسانی افرادی یافت می شوند که از جان و دل پذیرای حق بوده و خود را فدای حق و حقیقت می کنند.
۲. بسیاری از رذائل اخلاقی باید کنار گذاشته شود تا خصلت حق پذیری در انسان شکوفا گردد.
۳. بسیاری از ارزش های اخلاقی باید در انسان جمع شود تا عناد و لجاج در برابر حق را کنار بگذارد.
۴. کار انسان در سرایشی باطل به جایی می رسد که نه تنها حق را نمی پذیرد، بلکه به شدت با آن از در ستیز درخواهد آمد.
۵. قرآن کریم، ساحت نبی اکرم (ص) را در ابلاغ رسالت به عنوان پیام دهنده و از نظر محتوای پیام، از هرگونه نارسایی و کاستی منزّه می داند.
۶. قرآن مجید، لجاج و عناد و تأثیرناپذیری پیام گیرندگان و مخاطبین نبی اکرم (ص) را از سوی خودشان قلمداد می فرماید.
۷. قداست حق از هر چیز دیگر فراتر است؛ بنابراین حق را ولو از بیگانه باید پذیرفت

و باطل را اگرچه ازدوست باشد، باید طرد نموده و کنار گذاشت.

۸. انسان یکی از دو راه را باید انتخاب کند. یا باید در آسمان با فرشتگان حق پذیر به پرواز درآید و همای سعادت را در آغوش گیرد، یا با شیاطین معاند و لجوج پرسه زند و با نگون بختی و شقاوت زندگی را به سر آورد.

۹. حق پذیری در ساختار فکری، در رفتار و گفتار انسان نقش نمایانی به جای خواهد گذاشت.

۱۰. تسخیر قلم مرتفع حق پذیری، کار ساده‌ای نیست و این نگین درخشان نصیب هر کس نخواهد شد؛ تا آن جا که در این رهگذر، ائمه هدی (ع) از ایزد منان امداد می طلبیدند.

۱۱. حق پذیری می تواند از قلب انسان چنان پولادی بسازد که در برابر هیچ تهدید و ضربه‌ای از پای در نیاید، و تا پای جان از حق دفاع کند.

۱۲. عشق به حقیقت با بی بند و باری، لا ابالی گری، خوش گذرانی و رفاه جمع نمی شود.

۱۳. انسان حق پذیر از وقار و متانت خاصی برخوردار بوده و به خود اجازه هر کاری را نخواهد داد.

۱۴. برای تعالی نسل، لازم است با مهارت و آینده نگری، نونهالان را برای پذیرش حق تمرین و پرورش داد.

(الزمر، ۱۷/۳۹ و ۱۸)؛ «پس بشارت بده بندگان مرا که گفتار گوناگون را شنیده و زیباترین آن‌ها را انتخاب می کنند».

۵. تصنیف غررالحکم/ ۷۰.

۶. دیوان مثنوی، دفتر ۴/ ۵۵۸.

۷. التحقيق فی کلمات القرآن، ۱/ ۱۲۳/ «خشی».

۸. فقال فی موضع یرجو الله و قال هیبنا و خشی الرحمن، یعنی: مع کونه ذا هیبة لا تقطعوا عنه رجائکم و مع کونه ذا رحمة لا تأمنوه. ر. ک: مفاتیح الغیب، ۲۶/ ۲۵۷.

۹. با الهام از آیه ۳ سوره بقره که می فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ».

۱۰. علامه طباطبایی می فرماید: الآية تدلّ علی أن النّوع

۱. قرآن هدایتگر به سوی حق و راه مستقیم است. «یهدی الی الحق و الی طریق مُستقیم» (الاحقاف، ۳۰/۴۶)؛ «قرآن کفر و شرک و فساد را انحراف از صراط مستقیم برمی شمارد» «فَقَدْ ضَلَّ سِوَاءَ السَّبِيلِ» (البقرة، ۱۰۸/۲).

با این وصف از دیدگاه قرآن، گرایش به حق برای نهاد و سرشت انسان اصالت دارد و اگر فطرت انسان گویای باطل هم می بود، در آن صورت بیرون رفتن از جاده حق، انحراف از مسیر به شمار نمی آمد. نک: تفسیر موضوعی قرآن، ۱۲/ ۴۲.

۲. نهج الفصاحة/ ۲۳۵-ح/ ۴۲۸.

۳. دیوان نظامی گنجوی/ ۱۱۱۶.

۴. «فَبَشِّرْ عِبَادِي» الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»

الإنسانی يتضمن طائفة قليلة أو كثيرة مهتدية حقيقة؛ آیه مزبور بیانگر آن است که نوع انسان پیوسته برخوردار از افرادی - چه کم و چه زیاد - خواهد بود که به راستی هدایت یافته باشند. «المیزان، ۳۴۵/۸. مولوی نیز در این راستا چنین می‌سراید:

در خلائق روح‌های پاک هست

روح‌های تیره‌گلناک هست

این خلائق نیست در یک مرتبه

در یکی در است و در دیگر شبه

دیوان مثنوی، دفتر ۴/۶۰۹.

و همچنین نک تفاسیر: مفاتیح الغیب؛ مجمع البیان؛ الجامع لأحكام القرآن، و الکاشف.

۱۱. «ومنک خائفاً مراقباً». مناجات شعبانیه.

۱۲. العین/۱۹۰؛ لسان العرب، ۴۹/۱۰؛ التحقیق، ۳۰۵/۲.

۱۳. تصنیف غررالحکم/۵۹.

۱۴. ر. ک: تحف العقول/۴۵۰.

۱۵. بحارالأنوار، ۴۰۳/۶۶.

۱۶. نهج البلاغه/خطبه ۶۱.

۱۷. همان/خطبه ۱۶.

و به عنوان تشبیه: گروه اول: چشمه جوشانند، گروه دوم:

قنات که چون به آب برسد، جریان می‌یابد و گروه سوم:

کویراند. که باید گفت:

بسوزد آن دل سنگت که نرم نتوان کرد

به صد هزار عمود کنایه و تصریح

۱۸. وجدان فطری همان است که خدای سبحان در وجود و

سرشت هر انسانی نهادینه کرده است، ولی وجدان

تربیتی آن وجدانی است که بر اثر تربیت خانوادگی با

اجتماعی، دینی یا غیردینی در آدمی شکل گرفته است.

۱۹. مجمع البیان، ۷۱۵/۴.

۲۰. ر. ک: شرح رساله الحقوق امام سجاد، ۴۰۹/۲.

۲۱. ر. ک: نهج البلاغه/خطبه ۸۳.

۲۲. شرح صدر در این آیه، مقابل قساوت دل قرار گرفته، که

به معنای رقت قلب و پذیرا بودن آن است. معناه: کون الإنسان بحيث یقبل ما یلقى إلیه من القول الحق و لا یرده، و لیس قبولاً من غیر درایة و کیفما کان بل عن بصیرة بالحق و عرفان بالرشد و لذا عقبه بقوله: «فَهُوَ عَلَی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»؛ بدین معنا که در آن صورت، انسان به گونه‌ای است، که سخن حق را می‌پذیرد، نه پذیرش از روی گراف، که از روی معرفت و بصیرت و ازین رو به دنبال آن «فَهُوَ عَلَی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» آمده است. المیزان، ۲۵۵/۷.

۲۳. ر. ک: نهج البلاغه/خطبه ۲.

۲۴. تصنیف غررالحکم/۲۶۶.

۲۵. دیوان مثنوی، دفتر ۱/۳۴.

۲۶. نهج البلاغه/خطبه ۱۹۲.

۲۷. دیوان مثنوی، دفتر ۳/۳۶۶.

۲۸. ر. ک: نهج البلاغه/کلمات قصار ۲۸۲.

۲۹. فتح القدیر، ۳/۳۴۰.

۳۰. إشارات و تنبیهات، ۳/۳۴۹.

۳۱. دیوان مثنوی، دفتر ۵/۶۶۷.

۳۲. امام علی (ع) می‌فرماید: «رأس الرذائل الحسد».

تصنیف غررالحکم/۳۰۰.

۳۳. رُوی أَنْ أَبَا جَهْلٍ قَالَ: زاحمنا بنی عبدمناف فی الشرف

حتی إذا صرنا کفرسی رهان قالوا: منأنی یوحی إلیه، و

اللّه لا نرضی به و لا نتبعه أبداً إلا أن یأتینا وحی کما

یأتیه فنزلت؛ یعنی: در شأن نزول آیه مزبور «انعام ۱۲۴»

چنین آمده است که ابوجهل گفت: ما با بنی عبدمناف

همچون دو اسب مسابقه در شرافت هم شأن یکدیگر

بودیم، تا آن که آنان مدعی شدند که از بین ما پیامبری

برخاسته که به او وحی می‌شود؛ به خدا سوگند

مارضایت نمی‌دهیم و هرگز از او پیروی نخواهیم

کرد، مگر آن که بر ما نیز وحی نازل شود. تفسیر جوامع

الجامع، ۴۰۷/۱.

۳۴. دیوان مثنوی، دفتر ۴/۲۸۶.